



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث در این بود که آیا در بیع معتبر است که ثمن عین باشد یا نه؟ عده ای از فقهای ما مثل شیخ انصاری و صاحب جواهر فرمودند که چنین چیزی معتبر نیست بلکه در بیع عوض علاوه بر عین، منفعت نیز می تواند باشد که جلسه قبل درباره این دو (عین و منفعت) بحث کردیم.

صاحب جواهر در ص ۲۰۹ از جلد ۲۲ جواهر ۴۳ جلدی فرموده اند با توجه به اطلاق أدله و فتاوی در بیع حقوق نیز می توانند به عنوان ثمن واقع شوند زیرا مال (مبادله مال بمال) اعم از عین و منفعت و حق می باشد.

شیخ اعظم انصاری در مکاسب فرموده اند: « و أما الحقوق : فإن لم تقبل المعاوضة بالمال ، كحق الحضانة والولاية فلا إشكال . و كذا لو لم تقبل النقل كحق الشفعة و حق الخيار ؛ لأن البيع تمليك الغير . ولا ينتقض ببيع الدين على من هو عليه ؛ لأنه لا مانع من كونه تمليكاً فيسقط ، ولذا جعل الشهيد في قواعد الإبراء مردداً بين الإسقاط و التمليك . والحاصل : أنه يعقل أن يكون مالکاً لما في ذمته ، فيؤثر تمليكه السقوط ، ولا يعقل أن يتسلط على نفسه . والسر : أن مثل هذا الحق سلطنة فعلية لا يعقل قيام طرفيها بشخص واحد ، بخلاف الملك ؛ فإنه نسبة بين المالك والمملوك ، ولا يحتاج إلى من يملك عليه حتى يستحيل اتحاد المالك و المملوك عليه ، فافهم . » .

بحث حقوق یک بحث بسیار مفصلی می باشد و ما اولاً باید ببینیم که فرق بین حق و حکم چیست؟ و ثانیاً حقوق و اقسامش باید تبیین شوند تا ببینیم که آیا حقوق قابل معاوضه با مال هستند یا نه؟

شیخ انصاری در این کلامش نظر به کلام صاحب جواهر دارد به طوری که بدون توجه به کلام صاحب جواهر کلام شیخ برای ما روشن نخواهد شد . شیخ انصاری حقوق را به سه قسم تقسیم

کرده اند ؛ اول حقوقی که قابل معاوضه با مال نیستند مثل حق حضانت و حق ولایت یعنی در این موارد یک ویژگی از طرف شارع برای ذی الحق اعتبار شده که آن ویژگی فقط اختصاص به او دارد مثلاً به خاطر ویژگی و خصوصیت و امتیازی که مادر دارد تا دو سال حق حضانت با اوست که خوب این حقوق دیگر قابل نقل و انتقال و معامله و معاوضه نیستند در حالی که بیع معامله و معاوضه و مبادله می باشد .

دوم حقوقی هستند که قابل نقل نیستند مثل حق شفعه که در شراکت امور غیر منقول مثل خانه و زراعت و غیرهما ثابت است و مثل حق خیار در بیع .

صاحب جواهر بر خلاف شیخ انصاری فرموده که حق شفعه و حق خیار از حقوقی هستند که می توانند ثمن واقع شوند مثل اینکه یک طرف عباى خود را به دیگری بدهد به شرطی که او نیز حق خیارش را به این بدهد که در نتیجه خیار ساقط می شود که البته شیخ انصاری کلام ایشان را قبول نمی کند .

صاحب جواهر فرموده : « يجوز جعل الحق ثمناً ، نعم فی شرح الاستاد (شیخ جعفر کبیر) اعتبار عدم کونه حقاً » بعد ایشان به حق شفعه و حق خیار مثال می زند و می فرمایند که این دو می توانند ثمن قرار بگیرند اما شیخ انصاری این کلام صاحب جواهر را قبول نمی کنند و می فرمایند که این دو قابل نقل نیستند زیرا بیع به معنای تملیک غیر می باشد یعنی مشتری ثمن را و بایع مثنی را تملیک می کند ، مثلاً فرض کنید در حق شفعه آن شریکی که سهمش را فروخته عبا را به شریک دیگرش بدهد و حق شفعه را از او بگیرد خوب بعد از گرفتن حق شفعه باید آن را به آن شخص ثالثی که با او معامله کرده بدهد در این صورت حق شفعه که مسلط علیه بود را به مسلط داده ایم که در نتیجه یک نفر هم مسلط است و هم مسلط علیه و به عبارت دیگر یک نفر هم له الحق است و هم من علیه الحق که خوب چنین چیزی ممتنع است و امکان ندارد .

در واقع صاحب جواهر می فرمایند که حق شفعه و حق خیار مثل بیع الدین علی من هو علیه می باشد اما شیخ انصاری این را قبول

نوشتن مطالب بسیار مهم است بنده قبل از مطالعه هر کتابی اول قلم و دفتر حاضر می کنم و بعد سراغ کتاب مورد نظرم برای مطالعه می روم و در پایان مطالعه مطالب مهم و حاصل مطالعه خودم را با ذکر آدرس از آن کتاب یادداشت می کنم و به شما نیز توصیه می کنم که حتما این کار را انجام بدهید زیرا انسان همیشه وقت برای مطالعه مفصل و چند ساعته را ندارد لذا اگر یادداشت برداری کرده باشد می تواند به آنها مراجعه کند و از آنها استفاده کند و در احوالات آقای خوئی نیز ذکر شده که ایشان نیز همیشه قبل از مطالعه قلم و دفتر آماده می کردند و بعد به سراغ مطالعه کتاب مورد نظرشان می رفتند و اصلاً سیره علما و محققین و مؤلفین ما بر همین است .

بنده درباره انسان ۲۰۰ الی ۳۰۰ صفحه مطلب یادداشت کرده ام که یکی از آن مطالب این است که حضرت امام (ره) در کتاب شرح دعای سحرشان (اولین تألیف ایشان در سن ۲۰ سالگی) درباره انسان دو مطلب را ذکر کرده اند ؛ اول شعری از حضرت امیر(ع) درباره انسان نقل می کنند :

أَتَزْعَمُ أَنَّكَ جَرْمٌ صَغِيرٌ

و فیک إنطوی العالم الأكبر

ای انسان تو گمان می کنی که جرم کوچکی هستی و عالم بزرگتر در وجود تو قرار داده شده است .

دوم اینکه ایشان حدیثی را از حضرت امیر و حضرت صادق علیهما السلام نقل می کنند : « الصورة الإنسانية هی أكبر حجج الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده والهیکل الذی بناه بحکمته » بنابراین با توجه به مطالب مذکور بسیار مهم است که انسان به خودش توجه داشته باشد .

خوب حالا چند کلمه از نصایح امیر المؤمنین (ع) به انسان را می خوانیم : « يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا جَرَّأَكَ عَلَى ذَنْبِكَ؟ وَ مَا غَرَّكَ بَرِّبِكَ وَ مَا أَتَّسَكَ بِهَلَكَةِ نَفْسِكَ؟ أَمَا مِنْ دَائِكَ بِلَوْلٍ، أَمْ لَيْسَ مِنْ نَوْمَتِكَ يَقِظَةٌ، أَمْ تَرْحَمُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَرْحَمُ مِنْ غَيْرِكَ؟ فَلَرَبِّمَا تَرَى الضَّاحِيَّ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ فَتَنْظِلُهُ، أَوْ تَرَى الْمَبْتَلَبَ بِالْمِ يُمْضُ

نمی کنند و در جواب ایشان می فرمایند که اینها با هم فرق دارند زیرا در بیع الدین علی من هو علیه مالک و مملوک یک امر اعتباری است یعنی در اینجا یک شخص و مال وجود دارد لذا اشکالی ندارد که یک نفر هم مالک و هم مملوک باشد ولی در حق شفعه و حق خیار دو نفر وجود دارند (مسلط و مسلط علیه) و معلوم است که دونفر هیچوقت یکی نمی شوند لذا قیاس کردن حق شفعه و حق خیار با بیع الدین علی من هو علیه قیاس مع الفارق می باشد ، بنابراین کلام شیخ انصاری در مکاسب با توجه به کلام صاحب جواهر برای ما روشن شد ...

« نهج البلاغه »

گفتیم امیر المؤمنین علی علیه السلام در بعضی از خطبه های نهج البلاغه ابتدا آیه ای از قرآن را تلاوت می فرماید و بعد نکاتی را مطرح می کند من جمله در خطبه ۲۲۳ که حضرت اینطور فرموده اند : « وَ مِنْ كَلَامِ لِه (ع) قَالَهُ عِنْدَ تِلَاوَتِهِ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ أَدْحَضُ مَسْئُولٍ حُجَّةً وَ أَقْطَعُ مُغْتَرًّا مَعْدِرَةً لَقَدْ أَبْرَحَ جَهَالَةً بِنَفْسِهِ ... » .

این خطبه از این جهت مهم است که حضرت امیر(ع) در آن اکیداً سفارش کرده اند به اینکه قدر خودتان را بدانید و هرگز خودتان را فراموش نکنید و دلتان برای خودتان بسوزد .

استاد بزرگوار ما علامه طباطبائی (ره) در تفسیر آیه ۱۹ از سوره حشر : « وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ » بحث مفصلی دارند و می فرمایند علت اینکه انسان خودش را فراموش می کند آن است که خدا را فراموش می کند چونکه خداوند متعال ارتباط بسیار زیادی با ما دارد و ما در صورتی می توانیم راه زندگی و خودمان و منافع و معایب خودمان را بشناسیم که خدا را بشناسیم زیرا همانطور که عرض شد ارتباط زیادی بین اعمال و اخلاق و روحيات و حرکات و سکناات ما با خداوند وجود دارد .

خوب حالا بنده مقداری از یادداشتهای خودم در مورد انسان را که ۳۰ الی ۴۰ سال قبل یادداشت کرده ام را برایتان می خوانم ،

رفتند استاد به او می گوید که شما باید به نراق بروید زیرا پدرتان مریض است در جواب استاد می گوید که إن شاء الله خداوند شفا عنایت بفرماید و بعد هرچه استاد می گوید او در جوابش از همین تعبیرات به کار می برد تا اینکه آخر الامر استاد به او امر و تکلیف می کند که به کاشان برود ایشان به استاد می فرماید که پس درس امروز را به من بدهید بعد من به نراق خواهم رفت ، درس روزش را از استاد می گیرد و بعد راهی نراق می شود و فقط سه روز در آنجا برای سرو سامان دادن به کارها می ماند و بعد دوباره به نجف برمی گردد .

ملا مهدی نراقی کارهای بسیار مهمی در طول زندگی‌شان انجام دادند در زمان ایشان دو پدیده در ایران بوجود آمده بود ؛ یکی تصوف و صوفیه گری و دیگری اخباری گری که ایشان با این دو پدیده مبارزات بسیاری انجام داده اند ، علمای ما باید آگاه به زمانه و ناظر به زمان خودشان باشند امام صادق(ع) نیز فرموده اند هر عالمی که به اوضاع زمان خودش آگاه باشد هرگز دچار اشتباه کاری نمی شود لذا توجه به اوضاع زمان و در راستای اوضاع زمان گام برداشتن بسیار مهم می باشد .

صوفی گری در ایران از زمان صفویه بسیار رواج پیدا کرد (بعضی ها اشتباه بزرگی مرتکب می شوند و آن اینکه تصوف را با عرفان یکی می دانند لذا از این راه خیلی ها را گول می زنند درحالی که تصوف باطل محض است ولی عرفان بر اساس فرهنگ قرآن کریم و اهل بیت(ع) بسیار چیز خوبی می باشد مثل حضرت امام(ره) که عارف بودند و عرفان داشتند ) در آن زمان بعد از وفات علامه مجلسی بزرگ در سال ۱۱۱۱ قمری از طرفی حوزه های علمیه از علمای بزرگ خالی شد و از طرفی افغانها و دولت عثمانی به ایران حمله کردند که در این فضا دو چیز رشد کرد ؛ صوفی گری و اخباری گری که خوب ملا مهدی نراقی و علمای دیگر یکی از کارهایشان مبارزه با این دو پدیده بود بنابراین لازم است که علمای ما آگاه به زمانه خود باشند تا انحرافات را بشناسند و با آنها مبارزه کنند ...

و الحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهرین

جسده فتبکی رحمةً له! فما صبرک علی دائک ، و جلدک علی مصابک و عزاک عن البکاء علی نفسک و هی أعزُّ الأنفس علیک! و کیف لا یوقظک خوف بیات نعمة ، و قد تورطت بمعاصیه مدارج سطواته! فتداو من داء الفترة فی قلبک بعزیمه ، و من کری الغفلة فی ناظرک بیقظة و کن لله مطیعاً ، و بذکره آنساً . « ای انسان چه چیز تورا جرأت داده و در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و بر نابودی خود علاقه مند کرده است؟ آیا بیماری تورا درمان نیست و خواب زدگی تو بیداری ندارد؟ چرا آنگونه که به دیگران رحم می کنی به خود رحم نمی کنی؟ چه بسا کسی را در آفتاب سوزان می بینی و بر او سایه می افکنی یا بیماری را می بینی که سخت ناتوان است از روی دلسوزی بر او اشک میریزی اما چه چیز تورا بر بیماری خود بی تفاوت کرده و بر مصیبت‌های خود شکیبا و از گریه بر حال خویشان باز داشته؟ در حالی که هیچ چیز برای تو عزیزتر از جانت نیست! چگونه ترس از فرود آمدن بلا شب هنگام تورا بیدار نکرده است که در گناه غوطه ور و در پنجه قهر الهی مبتلا شده ای؟ پس سستی دل را با استقامت درمان کن و خواب زدگی چشمانت را با بیداری از میان بردار و اطاعت خدا را بپذیر و با یاد خدا انس بگیر .

خوب و اما امروز بنده می خواهم مطالبی را از کتاب جامع السعادات ملا مهدی نراقی خدمتان عرض کنم ، حاج ملا مهدی نراقی پسر یک پاکاری(شغل بسیار پائین) در نراق کاشان بوده ولی خوب خود ایشان بسیار پیشرفت کرده اند ایشان ۳۰ سال در اصفهان در محضر اساتید بزرگی مثل ملا اسماعیل خواجه‌ای درس خوانده و بعد به نجف رفته ، به اندازه ای برای درس خواندن جدی بوده و استقامت داشته که حتی نامه هایی که برایش می آمده نمی خوانده و آنها را زیر فرشی می گذاشته و می فرموده اگر نامه ها را بخوانم ممکن است در آنها چیزی نوشته باشید که ذهن مرا از درس خواندن پریشان کند و حتی ذکر شده که نامه ای از نراق برای ایشان آمده بود که در آن خبر وفات پدرشان نوشته بود اما ایشان طبق دعوی که داشتند آن را نخواندند و زیر فرش گذاشتند بعد نامه ای به استاد ایشان نوشتند و گفتند که به شاگردتان بگوئید که پدرش فوت کرده ، وقتی ایشان به درس